اخلاق و عرفان اسلامي

استاد محمّدتقي مصباح

چكيده

اين نوشتار شرحي است بر كلام حضرت علي عليه‏السلام در باب ويژگي‏ها و اوصاف بدترين و پست‏ترين بندگان خدا؛ جاهلاني عالم‏نما كه بهره‏اي از علم ندارند و خود را صاحب رأي و نظر مي‏پندارند، سخنان گم‏راه‏كننده‏اي را از ديگران گرفته و در قالب نظريات علمي به مردم ارائه كرده و موجب گم‏راهي آنان مي‏شوند. اينان قرآن را به رأي و نظر خويش تفسير و با برداشت‏هاي غلط، آيات قرآن را همسو با افكار پليد خويش تفسير مي‏كنند. حضرت امير عليه‏السلام اين عالمان گم‏راه را حيوان‏هايي انسان‏نما به شمار مي‏آورد كه همواره سد راه جويندگان حقيقت و غارتگران انديشه‏اند، شهوت شهرت بر سر دارند و با نيرنگ و سخنان ظاهرفريب، مردم ناآگاه را گرد خود جمع كرده، گم‏راهشان مي‏سازند.

كليدواژه‏ها: قرآن، اهل‏بيت عليهم‏السلام، معارف ناب، تفسير به رأي، شيفتگان، گناه.

عالم‏نمايان خودپرست در كلام اميرمؤمنان عليه‏السلام

«وَ آخَرُ قَدْ تَسَمَّي عَالِما وَ لَيْسَ بِهِ، فَاقْتَبَسَ جَهَائِلَ مِنْ جُهَّالٍ وَ أَضَالِيلَ مِنْ ضُلَّالٍ، وَ نَصَبَ لِلنَّاسِ أَشْرَاكا مِنْ حَبَائِلِ غُرُورٍ وَ قَوْلِ زُورٍ، قَدْ حَمَلَ الْكِتَابَ عَلَي آرَائِهِ وَ عَطَفَ الْحَقَّ عَلَي أَهْوَائِهِ، يُؤْمِنُ النَّاسَ مِنَ الْعَظَائِمِ وَ يُهَوِّنُ كَبِيرَ الْجَرَائِمِ. يَقُولُ: أَقِفُ عِنْدَ الشُّبُهَاتِ وَ فِيهَا وَقَعَ، وَ يَقُولُ: أَعْتَزِلُ الْبِدَعَ وَ بَيْنَهَا اضْطَجَعَ. فَالصُّورَةُ صُورَةُ إِنْسَانٍ وَ الْقَلْبُ قَلْبُ حَيَوَانٍ، لَا يَعْرِفُ بَابَ الْهُدَي فَيَتَّبِعَهُ وَ لَا بَابَ الْعَمَي فَيَصُدَّ عَنْهُ، وَ ذَلِكَ مَيِّتُ الْأَحْيَاءِ»؛1 و ديگري كه خود را دانا و دانشمند نامد در حالي كه چنين نيست، بَل مجموعه‏اي از ناداني جاهلان و گم‏راهي گمراهان را فراهم آورده و براي مردم دام‏هاي نيرنگ و دروغ نهاده است؛ كتاب خدا را بر آراء خود تطبيق مي‏دهد و حق را با هوس‏هاي خويش تعبير مي‏كند؛ خيال مردم را از بلاياي عظيم رستاخيز آسوده مي‏كند و گناهان بزرگ را كوچك و حقير جلوه مي‏دهد؛ [او ]گويد كه از ارتكاب شبهات پرهيز دارد، اما در آنها غوطه‏ور است؛ گويد كه از بدعت‏ها بركنارم، ولي در آنها آرميده است؛ صورت او صورت انسان است، اما قلبش قلب حيوان است؛ نه راه رستگاري را مي‏شناسد تا در آن گام بردارد و نه راه گم‏راهي را تا از آن بازدارد. پس او مرده‏اي است در ميان زندگان.

در فصل‏هاي گذشته، بررسي و شرح بخش اول خطبه اميرمؤمنان عليه‏السلام، كه در آن برجسته‏ترين ويژگي‏هاي بندگان محبوب و برگزيده خدا آمده است، به انجام رسيد. بديهي است در برابر محبوب‏ترين بندگان، بدترين و پست‏ترين بندگان خدا قرار دارند كه حضرت در برخي خطبه‏ها و از جمله در بخش دوم خطبه‏اي كه محور مباحث ما را تشكيل مي‏دهد، به بيان ويژگي‏هاي آنان پرداخته‏اند. اكنون به بررسي اين بخش از خطبه مي‏پردازيم، و چند فراز از خطبه‏هايي را كه از نظر موضوع و پيام با بخش مزبور همسو است، از نظر مي‏گذرانيم.

دام‏هاي فريب عالم‏نمايان

«وَ آخَرُ قَدْ تَسَمَّي عَالِما وَ لَيْسَ بِهِ فَاقْتَبَسَ جَهَائِلَ مِنْ جُهَّالٍ وَ أَضَالِيلَ مِنْ ضُلَّالٍ وَ نَصَبَ لِلنَّاسِ أَشْرَاكا مِنْ حَبَائِلِ غُرُورٍ وَ قَوْلِ زُورٍ».

جاهلان عالم‏نما، كه بهره‏اي از علم ندارند و به دروغ خود را عالم مي‏دانند، براي اينكه در بين مردمْ صاحب‏نظر و عالم شمرده شوند، سخنان و آراي باطل و گم‏راه‏كننده‏اي را از ديگران مي‏گيرند و آنها را كنار هم مي‏چينند و در قالب نظريه علمي به مردم ارائه مي‏دهند. آنان با ظاهرسازي و درهم آميختن سخنان جاهلانه و پوچ، در پي آنند كه موقعيت و جايگاهي در ميان مردم بيابند، و مردم نيز تحت تأثير ظاهر و سخنان فريبنده آنان قرار مي‏گيرند و نمي‏دانند كه ايشان بذر گم‏راهي مي‏پراكنند و عقايد مردم را تباه و فاسد مي‏سازند. سخنان باطل اما فريبنده و به ظاهر علمي آنان، دامي است كه در برابر مردم بي‏اطلاع از حقايق و معارف راستين، گسترانده شده است.

روشن است كه منظور حضرت، عالمان و آشنايان به علوم تجربي، نظير فيزيك، شيمي و زيست‏شناسي نيست؛ بلكه منظور كسي است كه خود را دين‏شناس معرفي مي‏كند و با تفسيرهاي نابه‏جا و تحليل‏هاي نادرست و به بهانه هدايت و راهنمايي، مردم را مي‏فريبد و چهره‏اي وارونه از دين و معارف قرآني به آنان عرضه مي‏كند. پس مصداق اين سخنان كساني هستند كه خود را عالم و آشناي به دين و معارف قرآن مي‏خوانند. آنان بايد به واكاوي رفتار و انديشه‏هاي خود بپردازند تا تحت تأثير خودپرستي، جاه‏طلبي و موقعيت‏خواهي، پندارهاي پوچ و افكار باطل خود را بر قرآن تحميل نكنند و مصداق سخنان حضرت نشوند. به خويش بنگرند كه آيا به زيور اخلاص و بندگي خدا آراسته شده‏اند تا با تعهد و دقت و احتياط در پي كشف حقايق و معارف دين برآيند و آنها را به ديگران عرضه كنند، يا آنكه تحت تأثير هوس‏هاي شيطاني، معارف قرآني را بر خواسته‏هاي خويش تطبيق مي‏دهند و بخشي را كه به سود خود مي‏يابند، مي‏پذيرند، و معارف و احكامي را كه با منافع و خواسته‏هايشان سازگار نيست، كنار مي‏نهند يا تأويل مي‏كنند؟! عالمِ شايسته از منظر اميرمؤمنان عليه‏السلام كسي است كه دلش به نور هدايت روشن شده و پيوسته نگران است كه از مسير حق منحرف نگردد و مي‏كوشد تا افكار و رفتارهاي خود را با معيارهاي قرآني بسنجد.

تاريخمند دانستن احكام خدا

«قَدْ حَمَلَ الْكِتَابَ عَلَي آرَائِهِ وَ عَطَفَ الْحَقَّ عَلَي أَهْوَائِهِ يُؤْمِنُ النَّاسَ مِنَ الْعَظَائِمِ وَ يُهَوِّنُ كَبِيرَ الْجَرَائِمِ»؛ كتاب خدا را بر آراء و افكار خود تطبيق مي‏دهد و حق را با هوس‏هاي خويش تعبير مي‏كند؛ خيال مردم را از بلاياي عظيم رستاخيز آسوده مي‏كند و گناهان بزرگ را كوچك و حقير جلوه مي‏دهد.

در برابرِ كساني كه به زيور اخلاص آراسته گشته و كتاب خدا را پيشواي خود ساخته‏اند و با همه وجود در خدمت قرآن و اجراي دستورات آنند، عالم‏نمايان منحرف از اين كتاب آسماني سوءاستفاده مي‏كنند و با تفسير به رأي و ارائه برداشت‏هاي باطل از آموزه‏هاي آن، آيات را بر خواسته‏هاي خود تطبيق داده، آنها را همسو با هواهاي نفساني خويش معرفي مي‏كنند. پيش از انقلاب و مدتي پس از آن، رهبران فكري گروهك‏هاي التقاطي و منحرف، كه برخي از آنان روحاني‏نما نيز بودند، در جلسات تفسير، بر اساس افكار مادي و ماترياليستي خود، از آموزه‏هاي قرآن و نهج‏البلاغه تفسيرهاي مادي ارائه مي‏دادند. مثلاً «وَالْيَوْمِ الآخِرِ»2 را به هنگامه انقلاب و شورش عليه حكومت طاغوت تفسير مي‏كردند. يا درباره آيه «إِنَّ السَّاعَةَ ءاَتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا...»؛3 همانا قيامت فرارسنده است و مي‏خواهم آن را پوشيده دارم، گفتند منظور از «أَكَادُ أُخْفِيهَا» مخفي و پنهان داشتن طرح و ساعت حمله به نيروهاي رژيم است! آنان به آياتي كه درباره كيفر گنه‏كاران در قيامت و عذاب‏هاي آخرت و احوال مرگ نازل شده اهميت نمي‏دادند و مي‏كوشيدند آنها را بر امور مادي تطبيق دهند، و براي مبارزه با رژيم و شكست آن، حتي ارتكاب گناهان و محرمات و مخالفت با شرع را مجاز و روا مي‏دانستند. چنان‏كه امروزه دگرانديشان و روشن‏فكرنمايان احكام اسلام را تاريخمند مي‏دانند و مي‏گويند تاريخ مصرف آنها گذشته است. آن گروه‏هاي الحادي و منافق نيز احكام اسلامي را ناظر به صدر اسلام مي‏شمردند و به رساله عمليه و مسئله تقليد اعتنايي نداشتند. ممكن است كساني با چنين نگرشي، اوصافي را كه اميرمؤمنان عليه‏السلام در اين خطبه و ديگر خطبه‏ها براي منافقان و انسان‏هاي پليد برشمرده‏اند، مربوط به منافقان عصر آن حضرت بدانند و بر اين باور باشند كه در زمانه ما مصداقي براي آن ويژگي‏ها وجود ندارد و اساسا آموزه‏هاي قرآن و نهج‏البلاغه تاريخي و ناظر به گذشته است و امروزه تنها فصاحت و بلاغت و شاهكارهاي ادبي نهج‏البلاغه براي ما قابل استفاده است. اما ما معتقديم قرآن و نهج‏البلاغه جاودانه‏اند و پيام‏ها، دستورات و آموزه‏هاي آنها زنده و پوياست و مؤمنان صادق و مسلمانان راستين بايد آنها را در زندگي خود به كار گيرند و افكار، رفتار و گفتار خود را بر اساس آنها سامان دهند.

نبايد از نظر دور داشت كه زمينه روحي و رواني تفسير به رأي اين‏گونه فراهم مي‏شود كه انسان از يك‏سو، به جهت ضعف روحيه بندگي نمي‏تواند از هوس‏ها و خواسته‏هاي نفساني خود بگذرد، و از سوي ديگر، به هر دليل نمي‏تواند دين و قرآن را يك‏سره انكار كند. شيطان از اين فرصت استفاده مي‏كند و با القائات خويش مي‏كوشد تا ذهن و فكر چنين انساني را در برداشت نادرست از قرآن جهت دهد و او را گم‏راه سازد. به ويژه اگر شخص موقعيت اجتماعي يا فرهنگي‏اي داشته باشد، شيطان براي منحرف كردن او بيشتر طمع خواهد كرد؛ زيرا مي‏داند كه با منحرف شدن او گروه پرشمارتري گم‏راه مي‏گردند.

نكوهش تفسير به رأي

كساني از هدايت قرآن بهره‏مند مي‏شوند كه بدان باور و ايمان داشته باشند و خود را پيرو آن بدانند. اما كساني كه با سوابق ذهني و پيش‏داوري درصدد برمي‏آيند كه براي خواسته‏ها و هواهاي نفساني خود توجيه ديني و قرآني فراهم آورند و به رأي خويش كلام خدا را تفسير و توجيه كنند، به خدا ايمان ندارند. در اين مقام، به چند روايت در اين زمينه اشاره مي‏كنيم: قَالَ رَسُولُ‏اللَّهِ صلي‏الله‏عليه‏و‏آله: «قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ مَا آمَنَ بِي مَنْ فَسَّرَ بِرَأْيِهِ كَلَامِي»؛4 پيامبر صلي‏الله‏عليه‏و‏آلهفرمود كه خداوند مي‏فرمايد: هرگز به من ايمان نياورده است كسي كه با رأي خويش كلام مرا تفسير كند.

در روايت ديگري حضرت مي‏فرمايد: «مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِهِ فَقَدِ افْتَرَي عَلَي اللَّهِ الْكَذِبَ»؛5 كسي كه قرآن را به رأي و نظر خويش تفسير كند هر آينه نابه‏جا به خداوند دروغ بسته است.

تفسير به رأي و تفسير نابه‏جاي قرآن، به قدري مذموم، خطرناك و موجب گم‏راهي است كه مرتكبان چنين گناهي در قيامت به سخت‏ترين عذاب‏ها دچار مي‏شوند. رسول خدا صلي‏الله‏عليه‏و‏آله در اين زمينه مي‏فرمايد: «مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِهِ فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدُهُ مِنَ النَّارِ»؛6 كسي كه قرآن را به رأي خويش تفسير كند، جايگاهش در قيامت در آتش خواهد بود.

انسان خواسته‏ها و ذهنيت‏هايي دارد كه گاه با نظر قرآن موافق نيست و برحسب طبيعت انساني خود دوست مي‏دارد كه قرآن را با نظر و خواست خود هماهنگ كند، و گاه حتي ممكن است ناخودآگاه آن ذهنيت‏ها و پيش‏داوري‏ها، در برداشت و فهم او از قرآن تأثير گذارد. از آنجا كه در مقام تفسير قرآن، چنين خطري انسان را تهديد مي‏كند و شيطان نيز پيوسته درصدد است تا با فريب دادن شخصيت‏هاي فرهنگي، كه داعيه فهم دين دارند، جمعي را از راه حق منحرف سازد، بجاست شخصيت‏هاي فرهنگي و كساني كه به تفسير و استفاده از قرآن مي‏پردازند، براي در امان ماندن از كج‏فهمي و پرهيز از انحراف‏هاي احتمالي، به اين فرمايش اميرمؤمنان عليه‏السلامتوجه ويژه داشته باشند كه مي‏فرمايد: «وَاتَّهِمُوا عَلَيْهِ آرَاءَكُمْ»؛7] آن‏گاه كه در مقام فهم و تفسير قرآن برمي‏آييد]، پيش‏داوري‏ها و آراي خود را متهم ساخته و تخطئه كنيد.

كوچك شمردن گناهان و بدعت‏گذاري

«يُؤْمِنُ النَّاسَ مِنَ الْعَظَائِمِ وَ يُهَوِّنُ كَبِيرَ الْجَرَائِمِ». عالم فاسد به جاي آنكه مردم را متوجه خطرها و لغزشگاه‏هايي سازد كه ايشان را از پيمودن راه بندگي خدا بازمي‏دارد، آنان را از اين مخاطرات ايمن مي‏گرداند. همچنين او گناهان بزرگ را سبك و كوچك جلوه مي‏دهد و موجب مي‏شود كه فساد و گناه در جامعه گسترش يابد. بي‏شك اين رفتار با رفتار انبياي الهي كاملاً در تعارض است؛ فرستادگاني كه به انذار مردم مي‏پرداختند و اساسا يكي از اهداف بزرگ رسالتشان پرهيز دادن مردم از مفاسد و گناهاني بوده است كه موجب حرمان از سعادت دنيوي و اخروي مي‏شوند. آنان براي آنكه مردم متوجه عمق زيان و خطر انحراف و طغيان در برابر خداوند شوند، پيوسته آنان را به ياد آخرت و حوادث سهمگين آن مي‏انداختند. خداوند درباره عظمت هنگامه قيامت مي‏فرمايد:

«إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَي النَّاسَ سُكَارَي وَمَا هُم بِسُكَارَي وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ»؛8 همانا زلزله رستاخيز چيزي است سهمگين. روزي كه آن را ببينيد [از هول آن] هر شيردهنده‏اي آن را كه شير مي‏دهد از ياد ببرد و هر زن بارداري بار خويش بنهد، و مردم را مست بيني و پنداري، حال آنكه مست نيستند و ليكن عذاب خدا سخت است.

امام همچنين مي‏فرمايد: «يَقُولُ: أَقِفُ عِنْدَ الشُّبُهَاتِ وَ فِيهَا وَقَعَ وَ يَقُولُ أَعْتَزِلُ الْبِدَعَ وَ بَيْنَهَا اضْطَجَعَ.» او شبهات را در بين مردم ترويج مي‏دهد و براي اينكه اقبال مردم را از دست ندهد، خود را از گروه كساني كه به جهت ورود در شبهات مورد عتاب خداوند قرار گرفته‏اند بيرون مي‏خواند و با اين ادعا ذهن مردم را از خطر و تأثير ناميمون شبهاتي كه مي‏پراكند منصرف مي‏سازد. او همچنين به بدعت و پيرايه بستن به دين مي‏پردازد و با اين حال خود را از آن رفتار زشت و ناپسند تبرئه مي‏كند.

سيره حيواني عالم‏نمايان خودپرست

«فَالصُّورَةُ صُورَةُ إِنْسَانٍ وَ الْقَلْبُ قَلْبُ حَيَوَانٍ لَا يَعْرِفُ بَابَ الْهُدَي فَيَتَّبِعَهُ وَ لَا بَابَ الْعَمَي فَيَصُدَّ عَنْهُ وَ ذَلِكَ مَيِّتُ الْأَحْيَاءِ.»

او ظاهر و صورت انسان دارد، اما قلب و باطنش حيواني است. قلب مركز درك، شعور، فهم، محبت و اراده است، و در فرهنگ و ادبيات قرآن و سنت، مركز ايمان و هدايت است. كسي كه قلبش حيواني است، به جاي افكار نوراني و خواسته‏هاي والا و انساني، قلبش جولانگاه افكار و خواسته‏هاي پست حيواني است. حتي انتخاب‏ها و رفتارهاي چنين شخصي حيواني است. بي‏شك عالمان گم‏راه و حيوان‏هاي انسان‏نما، كه گاه خود را از انسان‏هاي حقيقي وارسته‏تر و مهذب‏تر مي‏نمايانند، همواره سدّ راه جويندگان حقيقت‏اند كه در مراحل آغازين حركت خويش نمي‏توانند صورت را از معنا و ظاهر را از باطن بازشناسند. صورت‏هاي آراسته ديوسيرتان اينان را فريب مي‏دهد. بدين ترتيب، از زمزم طهور هدايت و سعادتي كه در پي آن هستند محروم مي‏شوند و زقّوم گم‏راهي و انحراف در كام و قلبشان مي‏نشيند و سعي‏شان فرجامي جز بدبختي و سيه‏روزي ندارد.

حضرت، چنين تعبير كوبنده‏اي را درباره ديگران به كار نبرده‏اند. همچنين نظير اين تعبير در قرآن و سخنان ديگر معصومان عليهم‏السلام يافت نمي‏شود، و اين تعبير تا حدي شبيه تعبير خداوند درباره گم‏راهان تهي از قلب و چشم باطن است؛ آنجا كه مي‏فرمايد: «أُوْلَـئِكَ كَالأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ»؛9 آنان همانند چارپايان و بلكه گم‏راه‏ترند.

از منظر حضرت، عالم‏نماي فاسدي كه با فراهم آوردن شبهات و افكار جاهلانه بساط گم‏راهي گسترده است، چنان در غفلت غوطه‏ور شده كه نمي‏تواند قوانين صلاح و رستگاري را بشناسد تا آنها را به كار بندد و به سعادت دست يابد. وي همچنين از شناخت مسير باطل عاجز است؛ پس نمي‏تواند خود را از گم‏راهي و كوري دل نجات دهد. قرآن، منبع كامل و جامع هدايت است و كسي كه با اخلاص و تواضع سر بر آستان آن نهد و دل خويش را آماده پذيرش معارف نوراني‏اش سازد، راه هدايت را يافته و زمينه سعادت خويش را فراهم آورده است. اما كسي كه هواي موقعيت و شهرت در سر دارد و در پي آن است كه با نيرنگ و نشخوار سخنان ظاهرفريب، مردم ناآگاه را گرد خود جمع كند و گم‏راه گرداند، نمي‏تواند از معارف ناب هدايت‏بخش قرآن بهره برد. او با ذهن خالي از هوس‏ها و شبهاتي كه به او القا شده نزد قرآن نمي‏رود، بلكه با پيش‏داوري‏هايي به سراغ آن مي‏رود و مي‏كوشد تا آن را بر خواسته‏ها و افكار باطل و شيطاني خود تطبيق دهد و محملي براي شبهات خود بسازد، تا آن شبهات در دل ناآگاهان بيشتر نفوذ كند و تأثير گذارد.

اين غارتگران انديشه، چونان مردگان در ميان زندگان‏اند؛ آن هم مردگاني موذي و خطرناك كه بوي تعفن لاشه تفكراتشان مشام انسان‏هاي در پي بوستان انديشه‏هاي ناب را مي‏آزارد. چه بسا جاهل گم‏راهي كه بر ديگران نفوذ ندارد خطري براي كسي نداشته باشد و ديگران را در گم‏راهي خود سهيم نگرداند، اما عالم گم‏راهي كه بر ديگران نفوذ دارد و مردم تحت تأثير سخنانش قرار مي‏گيرند، آتش انحراف و گم‏راهي از درونش زبانه مي‏كشد و جان انسان‏هاي ناآگاه را فرامي‏گيرد و آنان را نيز از طريق حق گم‏راه مي‏سازد. البته او با اين كار بار گناه خود را سنگين مي‏كند و در گناهان و انحرافات كساني كه به دست او منحرف گشته‏اند سهيم مي‏گردد: «وَلَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالاً مَعَ أَثْقَالِهِمْ»؛10 و البته بارهاي گران خود و بارهايي را همراه بارهاي خويش برمي‏دارند.

اگر كسي مردم را به راه درستي و سعادت هدايت كرد، در اعمال خير كساني كه به دست او هدايت شده‏اند سهيم است. در برابر، اگر كسي با سخنراني، مقاله و كتاب خود زمينه گم‏راهي و انحراف ديگران را فراهم آورد، تا زماني كه از اين طريق افكار باطل او در اختيار ديگران قرار مي‏گيرد و آنان را گم‏راه مي‏سازد، او در عذاب و كيفر آنان شريك است و پيوسته بر بار گناهان او افزوده مي‏شود.

بايد جست‏وجوگران علم و انديشه به هوش باشند و بكوشند تا از سرچشمه قرآن و اهل‏بيت عليهم‏السلام معارف الهي را فرا گيرند و بدون مسامحه به آنچه از طريق صحيح از منابع اسلامي فرا گرفته‏اند عمل كنند. آنان نبايد دين خدا را بازيچه خود قرار دهند و آيات قرآن و آموزه‏هاي دين را آن‏گونه كه خود مي‏خواهند و خوشايند مردم است تفسير و تأويل كنند.

يكي از دگرانديشان منحرف افتخار مي‏كرد كه در جمع كمونيست‏هاي ايراني در آلمان اسلام را به گونه‏اي معرفي كرده كه خوشايند همه آنان بوده است و گفته‏اند: اگر اسلام چنين است ما نيز مسلمانيم! طبيعي است اسلامي كه در آن هيچ تكليف و قيد و بند و محدوديتي نباشد و به مردم اجازه دهد كه هرچه خواستند بگويند و هر كاري خواستند انجام دهند، و فساد و بي‏بندوباري و حتي وطن‏فروشي را مجاز بداند، براي كافران و دشمنان اسلام اصيلْ قابل قبول خواهد بود، اما اسلامي كه آزادي بي‏حد و حصر را برنمي‏تابد و حتي براي تمام جزئيات رفتار انسان مقرّرات و قوانيني دارد و به انسان اجازه نمي‏دهد هر سخني را بر زبان آورد يا هر سخني را بشنود، براي منحرفان و كساني كه از زير بار بندگي خدا شانه خالي مي‏كنند پذيرفتني نيست. از اين‏رو، بندگان شايسته و محبوب خداوند كه كاملاً تسليم اوامر و تكاليف الهي‏اند و هدفشان تقرب به خداوند است، بسيار اندكند. اما در برابر، كساني كه تحت تأثير هواهاي نفساني و شيطان قرار مي‏گيرند و منافع پنداري خويش را بر مصالح واقعي ترجيح مي‏دهند و در غفلت از حق به سر مي‏برند پرشمارند. همچنين فراوانند كساني كه دانش خويش را در خدمت خواسته‏ها و هوس‏هاي خود قرار داده‏اند و از علم به مثابه وسيله‏اي براي رسيدن به موقعيت‏هاي اجتماعي و تأمين زندگي مرفّه بهره مي‏برند؛ كساني كه خداوند درباره آنان مي‏فرمايد: «أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَي عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَي سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَي بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَن يَهْدِيهِ مِن بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ»؛11 آيا ديدي كسي را كه هوس خود را معبود خويش ساخته و خدا او را دانسته گم‏راه گردانيده و بر گوش او و دلش مُهر زده و بر ديده‏اش پرده افكنده است؟ پس از خدا چه كسي او را هدايت خواهد كرد؟ آيا پند نمي‏گيريد؟

نمونه آشكاري از اين افراد بلعم باعور است كه خداوند درباره او فرمود: «وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِيَ آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَـكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَي الأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِن تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَث...»؛12 و بر آنان خبر آن كس (بلعم باعور) را برخوان كه آيت‏هاي خويش را به وي داديم و او از آنها بيرون رفت، پس شيطان در پي او افتاد تا از گم‏راهان گشت؛ و اگر مي‏خواستيم هر آينه او را بدان‏ها [به جايگاهي بلند] برمي‏داشتيم، وليكن او به زمين چسبيد و كام و خواهش دل خود را پيروي كرد. پس داستان او چون داستان سگ است: اگر بر او بتازي زبان از دهن بيرون آرد، و اگر واگذاري‏اش باز زبان از دهان آويخته دارد.

پى نوشت ها

1ـ نهج‏البلاغه، خ 87.

2ـ بقره: 62.

3ـ طه: 15.

4ـ محمّدباقر مجلسى، بحارالانوار، بيروت، مؤسسة الوفا، 1403، ج 2، ب 24، ص 297، ح 17.

5ـ همان، ج 36، ب 41، ص 277، ح 3.

6ـ ابن ابى‏جمهور احسائى، عوالى اللئالى، قم، سيدالشهدا، 1403، ج 4، ص 104.

7ـ نهج‏البلاغه، خ 175.

8ـ حج: 1ـ2.

9ـ اعراف: 179.

10ـ عنكبوت: 13.

11ـ جاثيه: 23.

12ـ اعراف: 175ـ176.